



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله بیست و چهارم
موضوع جزئی: قضاء عمل جاهل بلاقولید- صورت دوم (بررسی اقوال) مصادف با: ۵ ذی الحجه ۱۴۳۳
سال سوم
جلسه: ۲۱
تاریخ: ۳۰ مهر ۱۳۹۱

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

در مورد قول دوم مبنی بر لزوم اتیان به اکثر گفته شد که دلیلی که قائلین به این قول اقامه کرده‌اند مبتلا به اشکال است؛ اشکال اول این بود که اساساً مورد بحث ما از موارد احتمال تکلیف منجز نیست تفصیل این مسئله و اینکه چرا مورد از موارد احتمال تکلیف منجز نیست تا به حکم عقل مبنی بر وجوب دفع عقاب محتمل، اتیان به اکثر واجب باشد، بیان شد.

ثانیاً:

بر فرض این مورد از موارد احتمال تکلیف منجز باشد باز هم در موارد احتمال تکلیف منجز، قاعده اشتغال جاری نمی‌شود بلکه اینجا هم مجرای اصل برائت است چون اساساً فرقی بین شک در ثبوت اصل تکلیف و شک در تکلیف منجز واصل نیست اگر انسان شک کند که آیا تکلیفی بر او ثابت است یا نه، اینجا مجرای برائت است اگر شک در تکلیف منجز واصل بکند، این هم مجرای برائت است چون تکلیف تا منجز نشود بر عهده مکلف ثابت نمی‌شود. تکلیف غیر منجز از دید عقل لزوم امتثال ندارد درست است تکلیف ثابت می‌شود و فعلیت پیدا می‌کند اما وقتی از دید عقل لزوم امتثال دارد که وقتی به مکلف واصل شده باشد و تا واصل نشود منجز نیست لذا لازم الامتثال هم نیست.

به عبارت دیگر: علم به تکلیف منجز منجز است چه علم تفصیلی و چه علم اجمالی یا آنچه که جانشین علم است مثل اینکه اماره‌ای قائم شود که آن هم در حکم علم است لکن اگر تکلیف منجز نشده باشد در واقع ما در اصل ثبوت تکلیف شک داریم لذا فرقی بین شک در ثبوت تکلیف و شک در تکلیف منجز واصل نیست پس در اینجا حتی اگر ما نحن فیه از موارد احتمال تکلیف منجز باشد باز هم مجرای برائت است نه قاعده اشتغال.

سؤال: در مورد فسقه چگونه است؟

استاد: در مورد فسقه اختلاف است:

بعضی در مورد فسقه این تنجز را قبول کرده و می‌گویند وقتی به نحو تدریجی تکلیف بر او ثابت می‌شود، بحث از احتمال سقوط تکلیف است لذا باید اتیان به اکثر کند چون عقل، حکم به دفع عقاب محتمل می‌کند. اما بعضی می‌گویند که حتی در مورد فسقه اتیان به اکثر لازم نبوده و آن مقداری که تکلیف به نحو قطعی بر او ثابت است، مقدار اقل می‌باشد و اتیان به آن کافی می‌باشد.

پس به طور کلی در مورد فسقه اختلاف است ولی اگر هم کسی در آنجا قائل به وجوب اتیان اکثر شود از این باب است که دیگر سخن از احتمال تکلیف نیست تا براءت جاری شود.

دلیل قول سوم:

مشهور یک راه وسطی بین قول اول و قول دوم اختیار کرده‌اند و معتقدند کسی که شک در مقدار عبادت فوت شده دارد (یعنی کسی مدتی بدون تقلید عمل کرده از زمان بلوغ تا به حال و یقین دارد بعضی از عبادات او مخالف با واقع و فتوای دو مجتهد است) باید اعمال سابقه فاسده را قضاء کند اما درباره اینکه چه مقدار باید قضاء کند، می‌گویند باید به اندازه‌ای که ظن به فراغ ذمه پیدا کند یعنی نه براءت نسبت به زائد را قائلند مثل قول اول و نه یقین به فراغ ذمه را مثل قول دوم قائل هستند.

"همیشه گفته‌ایم که در هر مسئله‌ای که مستند و دلیل یک فتوایی را بررسی می‌کنیم باید از دو حیث به آن نگاه شود یکی اینکه خصوص آن فتوی مستندش چیست و یکی اینکه روش استناد فتوی را یاد بگیریم و اینکه مجتهدین چگونه با استدلال فتوی می‌دهند".

در این مسئله مستندی که می‌توان برای قول مشهور ذکر کرد این است که ما دو چیز را با هم ملاحظه می‌کنیم تا به این نتیجه برسیم:

یکی اینکه قاعده در دوران بین اقل و اکثر براءت نسبت به اکثر است ولی چون در این موارد غالباً مخالفت با واقع پیش می‌آید ما ناچاریم تن به اشتغال بدهیم و از طرف دیگر رعایت قاعده‌ی اشتغال در همه موارد مستلزم عسر و حرج است لذا آن مقداری از تکالیف اتیان کرد تا ظن به فراغ ذمه پیدا شود و یقین به فراغ ذمه لازم نیست و این مستند به حکم عقل هم می‌باشد؛ چون در جایی که امتثال یقینی ممکن نیست می‌توان به مرتبه‌ی پایین تری از امتثال یعنی امتثال ظنی اکتفا کرد پس هیچ نقطه‌ای از این فتوی و نظر مخالف قاعده نیست.

توضیح این است که به طور کلی در دوران بین اقل و اکثر قاعده براءت است. در اقل و اکثر استقلالی اگر انسان نسبت به زائد شک داشته باشد براءت جاری می‌کند لکن جریان اصل براءت در این موارد کثیراً مستلزم وقوع در مخالفت تکلیف واقعی است. مشهور چون دیده‌اند جریان براءت در موارد احتمال تکلیف نتیجه‌اش آن است که مردم در مخالفت تکلیف واقعی واقع شوند لذا ملتزم به قاعده اشتغال شده‌اند؛ چند مثال و نظیر در این رابطه ذکر شده: مثلاً در مورد وجوب حج اگر کسی شک در استطاعت کند که در نتیجه شک در وجوب حج حاصل شود اینجا به حسب قاعده باید براءت جاری کند اما ملتزم به اشتغال شده‌اند و یا در مورد وجوب خمس که آیا اساساً سود و ربح در معامله بوده یا نبوده و یا زیادتی بر مؤنه برای او حاصل شده یا نشده و یا مثلاً مالش به حد نصاب رسیده تا زکات بر او واجب شود یا نرسیده، در این موارد با آنکه به حسب قاعده باید براءت جاری شود اما از آنجا که جریان براءت مستلزم مخالفت با تکلیف واقعی در کثیری از موارد است و به این جهت موجب فوت تکالیف واقعیه از بسیاری از مکلفین می‌شود لذا ملتزم به اشتغال شده‌اند.

حال چرا اگر براءت در این موارد جاری شود مستلزم علم به مخالفت با تکالیف واقعیه است؟ چه اشکالی دارد که اینجا در مسئله استطاعت بگوید من مستطیع نیستم و وجوب حج را از خود دفع کند؟ شک دارد خمس به گردنش هست یا نه؟ شک در وجوب خمس مجرای براءت است و همچنین در شک در وجوب زکات که مجرای اصل براءت است. حال اگر اینجا براءت جاری شود چرا مستلزم علم به مخالفت با تکالیف واقعیه است؟

به این دلیل که اگر بخواهد وجوب حج و خمس و زکات و امثال آنها را امتثال کند باید فحص و جستجو کند که آیا مستطیع شده یا نه و آیا ریح کرده از این مال یا نه؟ و این بدون فحص ممکن نیست؛ اگر بدون فحص، کسی براءت جاری کند و این یک قاعده شود که مردم بدون فحص از استطاعتشان و نصاب مالشان و از سود و زیانشان با براءت وجوب حج، زکات و خمس را نفی کنند نتیجه این براءت چه می‌شود؟ خیلی از موارد اتفاق خواهد افتاد که با تکلیف واقعی مخالفت شود پس برای اینکه علم به مخالفت با تکالیف واقعیه پیش نیاید با اینکه به حسب قاعده براءت جاری می‌شود اما ملتزم به اشتغال شده‌اند و گفته‌اند باید فحص کنید تا یقین به عدم استطاعت حاصل شود (اشتغال یقینی مستدعی فراغ یقینی است؛ فراغ یقینی یا به فحص حاصل می‌شود یا به امتثال) این بحث کلی می‌باشد.

حال در ما نحن فیه هم مطلب از همین قرار است؛ در ما نحن فیه که امر دائر بین اقل و اکثر است یعنی این شخص نمی‌داند شش ماه از نمازهای او باطل است یا یک سال (دوران فائت بین اقل و اکثر) اینجا اگر نسبت به زائد بر قدر متیقن (شش ماه) براءت جاری شود مستلزم آن است که بسیاری از کسانی که مکلف به قضاء هستند وجوب قضاء از آنها فوت شود لذا ملتزم به اشتغال شده‌اند لذا گفته‌اند باید آن قدر نماز بخواند تا ظن به فراغ ذمه پیدا کند.

سؤال: حال سؤال این است که اگر مشهور به خاطر خوف وقوع کثیری از مردم در مخالفت با تکلیف ملتزم به اشتغال شده‌اند چرا از طرف دیگر قائل به لزوم اتیان به زائد و اکثر و یقین به فراغ ذمه نمی‌شوند؟ چرا نمی‌گویند آنقدر اتیان کند یا یقین به فراغ کند؟ چرا یقین را کنار گذاشته و ظن را معتبر می‌دانند؟

پاسخ: می‌گویند اگر قرار باشد اتیان به مقداری باشد که یقین به فراغ حاصل شود یعنی مثلاً بگویند که همه یک سال را باید بخواند این مستلزم عسر و حرج است.

پس به طور کلی مشهور برای اینکه واجب از کسانی که تکلیف متوجه آنهاست فوت نشود براءت را جاری نکردند و ملتزم به اشتغال شدند و برای اینکه عسر و حرج پیش نیاید گفته‌اند اتیان به مقداری که ظن به فراغ حاصل شود، کافی است.

بررسی دلیل قول سوم:

آیا این دلیل صحیح است یا نه؟ به نظر می‌رسد این دلیل محل اشکال است؛ اشکالاتی بیان شده که ما دو اشکال را که مرحوم آقای خوئی ذکر کرده‌اند^۱ بیان می‌کنیم:

۱. التنقیح، ج ۱، ۲۸۴-۲۸۵.

اشکال اول:

اینکه مستدل می‌گوید جریان برائت در این موارد مستلزم علم به وقوع در مخالفت واقع است، منظور علم چه کسی است؟ آیا علم مقلد مورد نظر است یا علم مجتهد که فتوی به اجرای برائت می‌دهد؟

اگر منظور علم مقلد عامی باشد به این معنی که مثلاً اگر عامی شک در استطاعت کند و سپس برائت جاری کند این موجب علم به مخالفت با واقع خواهد شد؛ این قطعاً باطل است چون شخص عامی علم به مخالفت پیدا نمی‌کند آیا اگر کسی شک کند استطاعت دارد یا نه، با برائت این وجوب را از خودش نفی کند این شخص چگونه علم به مخالفت پیدا می‌کند؟

اگر منظور علم مجتهد باشد یعنی مجتهد می‌بیند اگر قائل به برائت شود این فتوای او به برائت موجب علم او به مخالفت کثیری از مقلدین با تکلیف واقعی خواهد شد و مستلزم فوت کثیری از تکالیف واقعیه از آنها می‌شود؛ اشکال این است که اثری بر این علم مترتب نمی‌شود چون مجتهد می‌گوید وظیفه عامی و مقلد این است و خود مقلد هم که علم به مخالفت برایش حاصل نمی‌شود لذا مقلد می‌تواند تمسک به برائت کند چون ملاک در جواز رجوع به اصل عملی، شک در تکلیف در نفس مکلف است.

حتی در مواردی هم که مجتهد علم تفصیلی به وقوع مقلد در مخالفت واقع داشته باشد و بداند با تجویز او مقلد در مخالفت واقع می‌افتد باز هم اثری مترتب نیست مثلاً اگر فرض شود که مقلد و عامی نمی‌داند لباسش نجس است یا نمی‌داند مدیون هست یا نه ولو مجتهد یقیناً بداند مدیون است و لباسش نجس است وقتی از حکم مسئله سؤال می‌کند او می‌تواند فتوی به برائت دهد.

پس به طور کلی علم به وقوع در مخالفت واقع چه از ناحیه مقلد باشد و چه از ناحیه مجتهد هیچ وجهی برای التزام به اشتغال ایجاد نمی‌کند.

اشکال دوم:

سلمنا که قول مشهور صحیح باشد یعنی در این موارد التزام به اشتغال صحیح باشد ولی سؤال این است که چرا اکتفاء به ظن بشود؟ چرا اگر ما ملتزم به اشتغال شدیم یقین به فراغ را ملاک قرار ندهیم؟ در دلیل گفته شد که به خاطر جلوگیری از عسر و حرج ما یقین به اشتغال را کنار می‌گذاریم و می‌گوییم ظن به فراغ کفایت می‌کند؛ در اشکال به این کلام باید گفت مسئله این است که ملاک در این موارد عسر و حرج شخصی است نه نوعی و اگر ملاک عسر و حرج شخصی باشد ممکن است کسی برایش اتیان به اکثر حرجی نباشد یا اصلاً ممکن است مورد از موارد دوران بین اقل و اکثر باشد که در آن خود اکثر چندان زیاد نیست مثلاً امر دایر بین یک هفته نماز است یا دو هفته نماز حال اینجا اگر اتیان به اکثر شود اصلاً مستلزم عسر و حرج نخواهد بود پس به طور کلی با وجود اینکه عسر و حرج شخصی ملاک است دیگر نمی‌توانیم بگوییم اتیان به اکثر تا ظن به فراغ بلکه باید گفت تا یقین به فراغ پیدا شود.

و باز هم بالاتر را می‌گوییم اگر اتیان به اکثر هم حرجی باشد سقف اتیان به اکثر شروع حرج است نه ظن به فراغ یعنی تا جایی باید اکثر را اتیان کند که حرج برایش نباشد و دیگر ملاک نباید ظن به فراغ باشد.

بحث جلسه آینده: بحث در نتیجه گیری و جمع بندی این بحث خواهد بود.

«والحمد لله رب العالمین»